

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ».

لَعْنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ (۷۸) كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (۷۹) تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ (۸۰) وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ فَاسِقُونَ (۸۱) لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيِينَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ (۸۲) وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ (۸۳) وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبَّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ (۸۴) فَأَثَابَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ (۸۵) وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (۸۶) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (۸۷)

### معنای دقیق بت پرستی و مقام وجه الهی

در جلسه قبل گفتیم اغلب این اندیشه‌ای که این‌ها راجع به بت پرستی این‌ها داشتند، این نبوده که خدایی نیست و ما این بت‌ها را پرستش می‌کنیم! چندین و چند بار در قرآن تصریح شده که خدایی هست و پایین‌تر از او اولیای خدایی هستند که به شدت مورد توجه این‌ها قرار می‌گیرند، ولی رفته رفته خود این‌ها را منشأ اثر و صاحب اثر می‌دانند، نه این‌که اثر را از جای دیگر می‌گیرند و تحویل می‌دهند؛ برای همین است که بارها عرض کردیم که ضمن این‌که شخص **ارتباط با بزرگان** و اولیاء پیدا می‌کند، با خود خدا باید ارتباط با خدا داشته باشد، و الا رفته رفته جای **ارتباط با خدا** را می‌گیرد و به صورت پنهانی ریشه بت پرستی و شرک در شخص رخ می‌کند که باید حواسمان به این نکته به شدت جمع باشد؛ چنان‌چه این‌ها درباره حضرت عیسی و عزیر چنین تلقی‌ای داشتند و این «عزیر بن الله» جنبه تشریفی داشته و معنای این نداشته، این‌ها جزء اولیای خدا محسوب می‌شدند

ولی رفته رفته گاهی جبرئیل مورد پرستش قرار می‌گرفت و گاهی حقایق که این آیه ۵۶ سوره مبارکه اسراء شاهدهی بر این است.

«قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ رَزَعْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضَّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا»؛ بگو کسی که به جای خدا او را می‌خوانید و به عبارتی مستقلا دارید او را می‌خوانید، این‌ها نه می‌توانند ضرر و گرفتاری را از شما بردارند و نه می‌توانند به کسی انتقال بدهند. و بعد دارد: «أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ»؛ این کسانی را که می‌خوانید، خودشان دنبال وسیله‌ای می‌گردند که به خدا نزدیک بشوند. خودشان امید به رحمت و خوف از عذاب دارند. چه کسانی؟ همین کسانی که شما آن‌ها را می‌خواندید، این‌ها خودشان چنین ویژگی دارند. می‌دانید که «وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ» یک ویژگی مثبت تلقی می‌شود؛ یعنی این بت‌هایی که شما دارید می‌خوانید، خودش دنبال این است که به خدا نزدیک بشود

می‌بینید که از این‌ها تعبیر به بت می‌کند. برای همین است که توحید لبه‌ی تیغ است، لذا حواستان باشد با این که در جامعه کبیره خود ائمه چیزهایی راجع به ویژگی‌های خودشان می‌گویند که گاهی اوقات خیلی عجیب هم هست و البته قابل فهم؛ مثلا امیرالمؤمنین می‌گویند: «أنا الأول والآخر والظاهر والباطن» که رتبه خودشان را جلوه خدا می‌دانند چنانچه آینه آن صورت مرآتیه که در آینه است تماما شکل آن را دارد نشان می‌دهد، ولی دقت کنید که شکل آن را دارد نشان می‌دهد که اولاً آن صورتی که در آینه افتاده خودش چیزی نیست. جایی را پر نمی‌کند، ولی صورت طرف مقابل را دارد نشان می‌دهد، برای همین است که می‌شود «وجه الله».

اگر قضیه بت پرستی خوب برایمان جا بیفتد، به خیلی چیزها کشیده می‌شود و انسان حواسش به جایگاه بزرگان دین و اولیاء نسبت به خدا متوجه می‌شود و لذا باید دائم توحید را با خودش کار بکند. ببینید همین کسانی که آیه می‌گوید هیچ فایده‌ای برای شما ندارند، همین کسانی هستند که جزء اولیای خدا هستند، منتها «من دونه» فایده ندارند. خود این‌ها دنبال این هستند که به خدا نزدیک بشوند.

جایی که انبیاء نباشند قریه‌ای است هلاک شدنی

آیه بعد دارد: «وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا» این آیه بحث قریه است. اندیشه‌ی توحیدی که در جایی نباشد آن جا می شود قریه! انگار قرآن با روستا دشمن است. «وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا»؛ قریه و روستایی نیست مگر این که قبل از روز قیامت هلاکشان می کنیم «أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا»؛ یا به عذاب شدیدی این‌ها را می گیریم. چرا؟ جایی که ندای توحیدی نباشد آن جا روستا و قریه محسوب می شود. ممکن است یک قریه دو میلیون جمعیت داشته باشد، ولی آن جا روستاست. در قرآن و روایات آدم می بیند که بحث مدنیت و شهرنشینی، نه این که طرف در شهر بنشیند به تفکیک نظام‌های مردم‌شناسی که الان وجود دارد، ولی نکته‌ای که هست این است که اگر نظام توحیدی و حرف توحیدی از یک جا جمع بشود، آن جا تبدیل می شود به قریه!

(سؤال) قریه در مقابل مدینه است که اگر جایی ندای توحیدی بیاید می شود مدینه؛ چنانچه قرآن در سوره یس نام شهر بزرگ انطاکیه را قریه می گذارد و وقتی پیامبران وارد آن می شوند و حرف توحید در آن می آید نامش می شود مدینه و گرنه هرچقدر هم که بزرگ باشد اسمش قریه است.

در سوره یس دارد: «وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ» (۱۳)؛ این اصحاب قریه را وقتی مرسلون به سمتشان آمدند؛ یعنی تا وقتی هنوز نیامده اند اسم آن جا قریه است «إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ» (۱۴)؛ و وقتی مرسلون به شهر بزرگ انطاکیه وارد می شوند؛ وقتی دو رسول را تکذیب کردند و ما با یک رسول سوم آن‌ها را تقویت کردیم و معلوم نیست این سومی پیامبر بوده یا نبوده! «فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ»؛ این‌ها گفتند ما مرسل و فرستاده هستیم «وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ» (۲۰)؛ و بعد یک نفر از یک نقطه دور شهر می آید و می گوید: «یا قوم اتبعوا المرسلین»

این جایی که اسمش قریه بود الان با حضور پیامبران اسمش می شود مدینه! این خودش نکته‌ای است که بعضی تعجب می کنند از این آیه که «وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا» (اسراء: ۵۸)؛ هر روستایی باشد ما آن را هلاک می کنیم. اگر حرف توحیدی را بردیم در روستا، این یک چیزی می شود و الا روستا باقی می ماند؛ مثلاً روستای بزرگی مثل تهران (البته تهران شهر خوبی است)!

(۷۸): لَعْنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُودَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ \*

در پایان جلسه قبل درباره این آیه عرض شد این که اینها اعتدا و تجاوز کردند، مورد لعن پیامبران قرار می گیرند. حکم قرآن راجع به پیامبران اینها مثلا درباره حضرت یونس دارد که چرا یک خرده زودتر غضب کردی؟! لذا این نیست که فکر کنید صرف عصیان و اعتداء باعث می شود، اینها ملعون شوند. آن دلسوزی که خود پیامبران دارند که اگر هم کسی افتاد در کار تربیت در درجه اول باید دلش بسوزد «فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِدَاً الْحَدِيثُ أَسْفًا» (کهف: ۶)؛ داری خودت را می کشی برای بقیه! اگر کسی توانست خودش را برای هدایت بقیه بکشد و بقیه را مثل فرزندش حساب کرد که چه جوری دلش می سوزد و یک چیزی می گوید، نهی از منکر می کند و وعده می دهد. بالاخره همه اینها با دلسوزی دارد انجام می شود، این شرایط اولی و ابتدایی پیامبران است، منتهای مراتب اگر بشود «عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ» که این هم در بستر مسائل اجتماعی است

(۷۹): كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ؛ اینها از ارتکاب منکر و کار زشتی که انجام

می دهند، منتهی نمی شوند و آن چه که انجام می دادند خیلی کار بدی بود! چه کار می کردند؟ نکته اصلی داستان این است، نه این که فقط به نهی از منکر عمل نمی کردند و به این واسطه ملعون پیامبران شدند، بلکه این است که تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ (۸۰) بعد از دو آیهی قبل این آیه واو ندارد یعنی این گونه نیست که اینها منتهی نمی شدند و می بینی که تولی می کنند، و اینها باعث ملعون شدن اینها می شود، بلکه صف آرایی اینها باعث ملعون شدنشان شد. این کاری که اینها می کردند، نوعی صف آرایی حاکمیت اسلام بود. «تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا»؛ اینها می رفتند تولی می کردند با آن کفار و آن کفار را اولیای خودشان می گرفتند «لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ»؛ چیز بدی برای خودشان پیش می فرستادند این که خدا بر آنها غضب می کرد و این که در عذاب خالد بودند. بعد برای این که این نکته را نشان دهد، یک دور دیگر این را تکرار می کند.

(۸۱): **وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ فَاسِقُونَ؛**

این آیه عین آیه قبل است فقط به صورت عکس نقیض که اگر این‌ها ایمان به پیغمبر و قرآن داشتند، این کفار را نباید اولیاء می‌گرفتند. باز می‌بینید گره‌ای که در این سوره برقرار است و مجدداً سر جای خودش محفوظ است. در این آیات اصل، **بحث ولایت** است.

### چه زمانی خدا قومی را لعنت می‌کند؟

به یک نکته دیگری شما را توجه بدهم! در بحث امر به معروف و نهی از منکر یک چیزی که به شدت برایمان جدی شده که اگرچه درست است ولی آدم باید به رنگینگ کار حواسش باشد. تا می‌گویند امر به معروف و نهی از منکر، یاد این می‌افتیم که باید به یکسری خانم تذکر بدهیم که حجاب‌هایشان را درست کنند. آن چیزی که در خود این آیات داشتیم؛ مثلاً در آیه ۶۲-۶۳ **«وَتَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»** در گناه و دشمنی و اکل حرام، حرام‌خواری و مسئله اقتصادی می‌بینی که این‌ها سرعت به خرج می‌دهند. **«لَوْ لَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ»**؛ چرا این ربانیون و احبار، این انسان‌های الهی و دانشمند از حرف‌های گناه‌آلود و زیرآب زنی و دروغ و شایعه و حرم‌خواری دیگران را باز نمی‌دارند؟ این صنع به معنای فعل اختیاری است؛ یعنی طرف با حساب و کتاب دارد کاری را انجام می‌دهد؛ مثلاً دروغ‌های ساختارمند و حساب‌شده در سطح جامعه پخش می‌کند، نه این‌که همین‌جوری از دهنش می‌پرد، یا می‌بینی سحت و حرام‌خواری و اقتصاد مبتنی بر حرام صنع طرف است، کار طرف است! آیه می‌گوید: چرا این احبار و رهبان از این‌ها نهی نمی‌کنند؟ این‌هاست که در درجه اول در مقابل ولایت و جریان نظام‌های اسلامی می‌ایستند.

مطلبی که دیروز آقای در خراسان شمالی فرمودند: یک عده‌ای هستند که در مراسم استقبال و دیدار آمدند، اگر به ما بود که قضاوت بکنیم، ما در عرف به آن‌ها بدحجاب می‌گوییم. آیا این‌ها را باید طرد کرد؟ نه! این‌ها متعلق به این جبهه هستند.

چرا این تذکر به بدحجاب شده در درجه اول اهمیت در تمام مناسبات و افکار و رفت و آمدها و رفت و آمد نکردن‌ها و همه این چیزها؟ بعد یک نفری که حرام می‌خورد، اقتصاد خانواده‌اش مبتنی بر حرام است، چرا مورد حساسیت نیست؟ گاهی با این ورژن‌هایی که در ذهن ماست، اگر با بچه‌های حزب الله لبنان برخورد بکنید، اصلاً آن‌ها را حزب اللهی نمی‌بینید! نمی‌دانم چقدر با این حزب اللهی لبنانی‌ها برخورد داشتید! این‌ها دختر و پسرشان با اسم کوچک همدیگر را صدا می‌کنند. لباس پوشیدنشان هم که معلوم است! اصلاً کلا یک تیپ دیگری هستند. و ممکن است ما این‌ها را رسماً متعلق به جبهه‌ی حق ندانیم!

این چیزی که خود آقا بارها دارند تأکید می‌کنند که این جوری نیست و این‌ها بالاخره یک رنگینگی دارد. آقا می‌گفتند: زمان شاه خیلی وضع بدتر بود و همان‌ها قیام کردند و دنبال امام راه افتادند.

این که یک چیزی اشتباه است و باید نهی از منکر بشود یک بحث است و این‌که شما در چه رنگینگی از رنگینگی‌های دینی قرار دارید بحث دیگری است. اگر یک نفر مجاهد فی سبیل الله نباشد و خودش را خرج دین نکند، اشکالی ندارد، ولی اگر صرفاً مقداری از ظواهر را نگه دارد، می‌گوییم خیلی متدین است!

باید یک مقداری ما حواسمان را جمع بکنیم که آن لعن قرآن لعنی است که طرف با اتصال با نظام کفر در مقابل جریان حاکمیت اسلام دارد می‌ایستد. چرا این بد نیست؟! خیلی بد است که کسانی با نظام‌های کفر رابطه برقرار می‌کنند و صف‌آرایی می‌کنند تا یک جوری نظام اسلامی را به هم بزنند. خیلی وقت‌ها می‌بینید همین‌ها پای تولید فحشاء می‌ایستند. آن موقع این‌ها مورد لعن هستند. وگرنه پیامبران برای گناهکاران که لعن نمی‌کردند. از همان اول وقتی بر سر پیغمبر سنگ می‌ریختند؛ چون مستقیم نمی‌توانستند به پیغمبر آسیب برسانند؛ چون پیغمبر دارای خانواده‌ای سرشناس بود؛ برای همین است که در داستان لیلۃ‌المبیت به صورت جمعی حمله کردند؛ می‌خواستند که خون هدر برود وگرنه بابای طرف در می‌آمد اگر کسی می‌خواست پیغمبر را بکشد. لذا بچه‌ها را ردیف می‌کردند که به طرف پیغمبر سنگ بیندازند، ولی حرف پیغمبر از همان اول این بود که «اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»؛ خدایا این‌ها را ببخش! هدایت کن! این‌ها نمی‌دانند و دارند این حرف‌ها را می‌گویند. دل پیامبر آتش می‌گیرد، نه این که تا توهین به آدم شد، بگوید: می‌دانی وقتی به این لباس توهین

کردی به اسلام توهین کردی؟ اولاً ما به دوستانمان می‌گوییم: خیلی از این فحش‌ها که ما می‌خوریم، به آن که هزار نفر می‌گویند «برای سلامتی علمای اسلام صلوات!» در! خیلی نباید غصه خورد. بالاخره کنار این بد و بیراهه‌هایی که ما می‌شنویم، چیزهای دیگر هم هست. اصلاً گیرم که نبود، آدم باید دلش بسوزد! که چرا این دارد خودش را اذیت می‌کند؟

این می‌شود نکته‌ی لعن در این آیه، لذا این آیات وقتی خام و خارج از فضای سوره و حتی خارج از سیاق‌های مورد نظر دیده می‌شود، یک چهره خیلی نافورمی از انبیاء درست می‌کند که تا قومشان عصیان می‌کنند این‌ها امت خودشان را لعن می‌کنند! در حالی که خدا عذاب نخواهد کرد مگر حجت بر آنان به پایان رسیده باشد. در آن موقع است که طرف وارد دوزخ می‌شود یا در این دنیا مورد عذاب قرار می‌گیرد؛ برای همین در آیات قرآن وقتی می‌گویند ما را برگردانید، جواب می‌شنوند: «كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا» (مؤمنون: ۱۰۰)؛ هرگز! این یک کلمه‌ای است که این‌ها می‌گویند. فقط حرفش را دارند می‌زنند؛ چون تا حالا بارها و بارها حجت به تو تمام شده و تو برنگشتی. الان هم داری دروغ می‌گویی؛ چنانچه شما در مشکلات سعی می‌کنید برگردید، ولی وقتی تمام می‌شود دوباره آن توبه تمام می‌شود.

لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ

این چه بوده؟ کَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ؛ این‌ها منتهی نمی‌شدند از این منکری که داشتند انجام می‌دادند «لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ»؛ خیلی بد کاری داشتند انجام می‌دادند. حالا این چه کاری بوده؟ «تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا»؛ می‌بینی کثیری از این‌ها دارند تولی می‌کنند با کفار و بعد «لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ»

برای این که معلوم بشود آیه کلیدی این آیه است و تمام این‌ها مقدمه است برای این آیه. باز دوباره عکس نقیض آیه را تکرار می‌کند که:

دوستی کفار کم کم به سرپرستی تبدیل می‌شود

(۸۱): «وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ فَاسِقُونَ»؛ اگر این‌ها

به خدا و نبی ایمان داشتند نباید کفار را به عنوان ولیّ اتخاذ می‌کردند. در آیات ۵۱-۵۴ هم داشتیم که اتخاذ همراه انتخاب است؛ یعنی طرف انتخاب ولیّ کرده است. وقتی به آیات ولایت ۵۴-۵۵ می‌رسد، می‌گوید: این یهود و نصارا را اولیاء انتخاب نکنید! زیر بار این‌ها نروید! این‌جا هم می‌گوید: «مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ» بارها عرض شده که این بحث ولایت صرفاً بحث دوستی نیست، حتی اگر منظور دوستی باشد، دوستی‌ای است که منجر به ولایت به معنای قیادت و سرپرستی می‌شود. این دوستی مد نظر است، نه این‌که کلا آدم یک کافر؛ مثلاً یک چینی را دوست داشته باشد، اشکال داشته باشد، بلکه این دارد دوستی و رابطه‌ای برقرار می‌کند که تبدیل به سرپرستی می‌شود. دارد خودش را زیر بار فکر و سرپرستی طرف مقابل می‌برد. این همان ولایت است. بی‌تردید یا ولیّ آدم خداست؛ یعنی خودش را زیر بار حرف خدا می‌برد، یا زیر بار کس دیگری می‌رود و اولیانش می‌شود طاغوت. برای همین اصلاً حالت سومی وجود ندارد. «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ» (بقره: ۲۵۷)؛ یعنی کسی که ولایت طاغوت را قبول کرده و اگر برگردید می‌بینید «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» هم منظور دین فردی و همین نماز و روزه نیست. اگر بحث طاغوت را در قرآن پیگیری کنید، مربوط به حاکمیت‌های باطل و غیر خدا می‌شود.

«وَلَكِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ فَاسِقُونَ»؛ و کثیری از این‌ها را می‌بینی که فاسق هستند.

(سؤال) از خود این اتخاذ معلوم است و از «کانوا» هم معلوم است که این‌ها از پیش این‌گونه بوده‌اند. حتی در آیه «كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ» باید می‌شد «یفعلوه»، پس اگر دارد «فعلوه»؛ یعنی محققاً این‌ها انجام می‌دادند؛ یعنی اصلاً از منکر منتهی نمی‌شدند. معلوم است که این‌ها در این کار سابقه قدیمی داشتند. این نکته در «کانوا» وجود دارد که نشان می‌دهد این کار میان این‌ها قدمت داشته و منظور این نیست که کسی یک ارتباطی با کفار پیدا کرده و پایش لغزیده! این‌ها مد نظر نیست. این‌ها قابل توبه است، بلکه یک سابقه قدیمی دارد در این‌ها انجام یک عمل.



(سؤال) گاهی بحث مدل مو هست و گاهی بحث این است که زیر بار کدام نظام دارد می‌رود؟ ممکن است مدل موی جوانان ما به سبک آن‌ها باشد، ولی یا دارد نظامی را قبول می‌کند که سرپرستی خدا در این نظام است و این نظام را به عنوان نظام سیاسی خودش قبول می‌کند، یا دارد نظامی را قبول می‌کند که سرپرستی خدا را ندارد و اصلاً بویی از توحید ندارد.

### نظام حاکمیت قبل از غیبت

کوتاه این که نظام سیاسی در آن حاکمیت است و حاکمیت اسلام است که ادعا دارد که می‌تواند دین را پیاده کند اگر مردمش پای کار بایستند؛ مثلاً سر بحث ولایت فقیه امام اولین ادله‌ای که بر ولایت فقیه می‌آورند که خیلی‌ها را به تعجب واداشته این است که می‌گویند: ولایت فقیه که بدیهی است؛ مثل «جمع نقیضین محال است»؛ یعنی تصورش موجب تصدیق است. و بعد می‌روند سراغ استدلال‌هایش؛ یعنی اول در یک خط و نیم کلا پرونده‌ی این بحث را می‌بندند که این که معلوم است و اصلاً جای بحث ندارد! و واقعا هم اگر کسی بتواند تصور کند که این دین اگر بخواید با ابعادش پیاده شود، نه دین منبری؛ یعنی در دعوی بین خودمان چه باید بکنیم؟ بگویم: این کار را بکنید! اگر بگویید شما بکن! من می‌گویم: من منبری هستم. من که قوه‌ی اجرای این چیزها را ندارم. من فقط فتوایش را می‌دهم، یا قضاوتش را می‌کنم. اگر بخواهند بجنگند، یا صلح بکنند، باید این‌ها را در مقام واقع انجام بدهند، نه در مقام حرف، لذا مکانیزمی که بتواند در دوره غیبت، مسئله حاکمیت را پوشش بدهد، باید از طرف خدا و اهل بیت این مکانیزم می‌آمد، وگرنه آن چه که از دین باقی می‌ماند، اقلی از مراتب دین است. ما به خاطر این که دیدمان خلاصه شده در نماز و روزه، به نظرمان می‌رسد که قبلاً هم دینداری ممکن بود و الان هم هست و بلکه قبلاً از الان هم بهتر بوده. شما اگر یک دور از اول کتاب‌های فقهی تا آخر آن بخوانید و بگویید از طهارت و صلات تا قصاص و شهادت و قضا و دیات اگر بخواید پیاده شود، چه کسی و کدام جریان می‌خواهد این‌ها را پیاده کند؟ این‌ها در پرتو یک نظام اسلامی است و بقیه چیزها هم در این نظام می‌تواند سر جای خودش بنشینند، حتی حج! که داریم «تَمَامُ الْحَجِّ لِقَاءُ الْإِمَامِ» وگرنه نام همین کعبه را امیرالمؤمنین سنگ لایضر ولاینفع می‌گذارد. اگر حج رفتن مستقلاً هنر بود، هیچ کدام از اهل بیت به اندازه شمر حج نرفتند. شمر

که ۲۵ بار حج رفته! می‌گویند: این حج هم که می‌گوییم بیاید چون خود ما ایام حج آن‌جا باشیم، شما بیاید پیش ما. «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا تُوكَّ» (حج: ۲۷)؛ پیش تو بیایند، نه پیش این سنگ.

### چرا حاکمان در برابر انبیاء می‌ایستادند؟

اگر کسی واقعا قرآن بخواند و متوجه بشود که اولویت‌های قرآن چیست؟ ما یکسری اولویت‌های اخلاقی دروغ و غیبت فقط داریم که واقعا هم جزء اخلاقیات خوب است، ولی اگر نظام تشکیل بشود... برای همین آقای منتظری در کتابشان می‌نویسند: تمام هدف انبیاء و ائمه این بوده که بیایند نظام اسلامی تشکیل بدهند و اگر هم زورشان نمی‌رسیده دولت اسلامی (دولت کوچولو) تشکیل بدهند که خرد خرد بیایند حکومت اسلامی تشکیل بدهند. در یک نظام اسلامی است که می‌شود با کفر مبارزه کرد و گرنه گیرم که تمام مردم ایران متدین اصطلاحی که گاهی یک چیزهایی مثل انجمن حجتیه هم از آن در می‌آید. شما فکر می‌کنید این‌ها آدم‌های بی‌ربطی هستند؟! خیلی از این‌ها نماز شب خوان‌های زار زار گریه‌کن هستند، منتها یک زاویه‌نشینی و حاشیه‌نشینی نسبت به کل نظام‌های اسلامی دارند که هیچ موقع در مقابل کفر نمی‌ایستند. از این اسلام عربستان در می‌آید که نماز تراویحشان قطعاً پر بارتر از ماست. کل قرآن را در نمازشان می‌خوانند! منتها این سازندگی ندارد در کل دنیا، ولی می‌بینید ما هر چه که هستیم، با این علم‌ی که برپاست، در برابر ما دشمنی‌هاست. سرّ این دشمنی‌ها چیست؟ اتفاقاً معلوم است که به نقطه‌ی خوبی رسیدیم؛ چون قرآن می‌گوید «وَلَا يَزَالُونَ يَقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا» (بقره: ۲۱۷)؛ همواره با شما پیکار خواهند کرد مگر این که شما را از دینتان مرتد کنند. هر موقع دیدید مبارزه نکردند، معلوم است که از دینتان شما را مرتد کرده‌اند. الان می‌بینید که این‌ها با عربستان، با کشورهای اسلامی مشکلی ندارند. هر موقع که درون این‌ها حاکمیت‌های دینی تشکیل می‌شود، با آن مشکل دارند. باید من باب «تعرف الأشياء بأضدادها» باید رفت دید که آن‌ها با چه چیزی مشکل دارند؟ اتفاقاً آن‌جا نقطه‌ی حساسی است که معلوم است دین با این‌ها کار دارد؛ برای همین نرخ شاه عباسی قرآن می‌شود بحث ولایت. بعضی فکر کرده‌اند که بحث ولایت یعنی این که بیاییم یک سرچ در ریشه «ولی» بکنیم، بعد بگوییم اصلاً کجاست بحث ولایت در قرآن؟ بحث ولایت یعنی این که پیامبری

می‌آید، حاکمیت‌ها را در دست می‌گیرد، با نظام‌های شرک و کفر برخورد می‌کند. یک سؤال: اگر این پیامبر روی اعصاب این‌ها نبود، چرا با این مبارزه می‌کردند؟! اگر پیغمبر می‌گفت ما می‌خواهیم برویم برای خودمان یک جایی برای خودمان درست کنیم و زندگیمان را بکنیم. مگه زوره؟ به شما چه ربطی دارد؟ اگر پیغمبر روی اعصاب این‌ها نبود، چرا باید با او مبارزه می‌کردند؟ پس معلوم است که روی اعصاب این‌هاست و باید با او بجنگند؛ چون او قدرت بر انتشار دارد، نه این که کسی در جایی صرفاً آدم خوبی باشد! باید قبول بکنیم که آن گناه اکبر این است که ولایت را کنار بگذارید، این حاکمیت را کنار بگذارید، برای همین دارید که «اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد»؛ این ظلم اول و ظلم اکبر، ظلمی است که شما در حق کسی می‌کنید که این مسلمان‌هایی که می‌توانند با وجود او از نظام توحیدی بهره‌مند باشند و در شاکله‌ای باشند که خود خدا ترسیم کرده؛ یعنی خدا گفته رسول و رسول گفته امام تا می‌رسد به دوره غیبت و این دوره را هم خودشان مسئله‌اش را تدارک کرده‌اند. اگر هر کار دیگری بکنید، زاویه گرفته‌اید و گرنه دوره ابوبکر، خلیفه اول مگر چقدر اوضاع فرق ظاهری پیدا کرده بود با زمان پیامبر؟ هیچ فرقی نداشت! خلیفه اول شخصی بود زاهد، عالم و شیخ و پیرمردی جاافتاده که همان مسیر پیغمبر را هم به نوعی ادامه می‌داد. مدت چندانی هم که عمر نکرد، ولی این‌جا همان جایی است که شما عملاً از نظام سیاسی توحیدی فاصله گرفتی. معلوم است که این بعدش باید بشود یکی دیگر و یکی دیگر و رفته رفته می‌رسد به یک عرق خوار شرابخوار؛ چون دیگر زاویه گرفته. ما باید همان کاری را بکنیم که خدا گفته.

آقای قرائتی می‌گفتند: اول خمست را بده و بعد برو مالت را وقف کن! بعد مثال می‌زدند که این نظامی‌ها باید برای احترام دستشان را تا جای خاصی بالا ببرند، اگر جای دیگر بگذارند، بی‌احترامی است! نمی‌توانی بگویی من خیلی بالا می‌زنم. باید همین کاری که گفته‌اند انجام بدهد و گرنه اگر کسی در غیر نظام توحیدی بخواهد کاری انجام بدهد و کاری را که نگفته‌اند، آن وقت مسیر منحرف می‌شود و خود این‌ها کسانی می‌شوند که باید با آن‌ها مبارزه کرد. این حرفی که در کل قرآن وجود دارد، باید جا بیفتد که این کفار با جامعه مؤمنین و نظام‌های

اسلامی مؤمنین کار دارند وگرنه زمان شاه عزاداری و روزه‌مان بود. نماز و روزه‌مان بود، حتی تعداد روزه‌گیرهایمان بیشتر از الان بودند، ولی همین‌جا حیاط خلوت استبداد در منطقه بود.

آن‌چه طرف را ملعون می‌کند، سر آن در آیه بعد است:

(۸۲): «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ

قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيِينَ وَرُهَبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ»

از همه بیشتر این یهودی‌ها نسبت به جامعه مؤمنین عداوت دارند وگرنه یهود و صهیونیست‌های اسرائیلی را با شاه ما حساب نکنید. شما یادتان نیست ولی زمان شاه آنقدر تبلیغ شده بود که هرچه جنس خوب بود می‌گفتند اسرائیلی است؛ مثلا دکتر اسرائیلی، گاو اسرائیلی، البته اسرائیلی‌ها کشور هایتکی<sup>۱</sup> هستند.

چرا باید اسرائیل با مسلمان‌ها کار داشته باشد؟ ولی یهود دشمن شماره یک جامعه دینی است. تازه مشرکین در عداوت درجه دو هستند «وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى»؛ خود نفرات این نصارا به مؤمنین نزدیک‌اند و مودتشان نسبت به مؤمنین زیاد است و چرا؟ به خاطر سه ویژگی که به عنوان راهکار می‌تواند تلقی بشود. آقای جوادی می‌فرمودند: هم نظام مسیحیت تغییر کرده و هم اخلاق تحمل مسلمانان وگرنه اگر این دو تا سر جای خودش می‌ماند، وضعیت جهان یک چیز دیگری می‌شد.

یک موقعی بود که مسیحی‌ها با مسلمان‌ها راحت ارتباط داشتند و الان در لبنان این‌گونه است. الان ما در این‌جا با مسلمانی که زلفش را بیرون بگذارد راحت نیستیم. مادامی که اعراض باشد، مگر می‌شود تبلیغ می‌شود کرد؟! مثلا داریم در دانشگاه درس می‌دهیم و خانم‌های بدحجاب هم هستند، بعد آدم برگردد بگوید: خوب است خانم‌ها حجابشان را رعایت کنند، در جایی که دو تا خانم هستند و تازه یکی از آن‌ها محجبه است! این است که ما در ابواب معاشرت ظرفیت در خودمان ایجاد نکرده‌ایم.

کسانی که می‌پرسند درباره اخلاق چه بخوانیم؟ باید گفت: ما دو جور معاشرت داریم. بعضی می‌گویند: مرا تماشا کن الان می‌خواهم برایت اخلاق بگویم. مراتب نفس این است و حالا یک شاهد هم می‌آورم از روایات. این یک سبک اخلاق است که تو کت من که نمی‌رود! ولی یک جور اخلاق هم هست که چون کلام الامام است، امام

الكلام است. نه این که «کلام الامام کامنت الکلام»! یعنی من دارم حرف می‌زنم و کلام من یکسری کامنت از قرآن و روایات دارد! «کلامُ الإمام، إمامُ الکلام»؛ یعنی کلام امام باید جلو برود و بعد شما هر مطلبی که داری در حاشیه‌ی این باید مطرح بکنی.

### شرایط امر به معروف و نهی از منکر

سه باب از ابواب وسائل الشیعه شامل دو هزار روایت است: ۱- مقدمه ابواب عبادات ۲- جهاد نفس ۳- کتاب العشره که ارتباط شخص با خودش، خدا و اجتماع را می‌توان درآورد.

کتاب العشره ارتباط شخص با اجتماع است که روایات فراوانی دارد. دائم می‌آیند از ائمه می‌پرسند که ما با این توده‌ی مردم بگردیم؟ توده مردم اهل تسنن بودند و این شیعیان اقلیت بودند و حضرت می‌فرمودند: بله باید بروید با این‌ها بگردید. در مهمانی‌هایشان بروید! در تشییع جنازه‌شان بروید! باشید با این‌ها! ولی الان این اخلاق از میان مسلمان‌ها ورافتاده؛ چون که می‌دانید که این دو لبه دارد که اتفاقاً عمل کردن به دو لبه‌اش راحت است. یکی این که بگوید: آقا بیخیال همه چیز و برو در هر مهمانی درب و داغان. یک لبه دیگر هم دارد که بگوید: من هیچ‌جا نمی‌روم! با همین ۴ تا مثل خودم هستم که اتفاقاً این هم راحت است. این‌ها دو تا راه حل راحت مسئله است، ولی راه حل صراط مستقیم آن این است که طرف بتواند ظرفیتی در خودش ایجاد کرده باشد که بتواند با ۴ تا غیر خودش هم بگردد، البته نه این که قاطی باشد، خلیط باشد، خلیل باشد! وگرنه مگر می‌شود با اعراض تبلیغ کرد؟ بعضی‌ها لبنان می‌روند و می‌ترسند میان حزب‌الله لبنان بروند! این‌ها را هم نمی‌توانند تحمل کنند!

لذا اگر این اخلاق مسیحی‌ها درست بود و اخلاق مسلمان‌ها تحمل، سعه صدر و ارتباط می‌بود... ممکن است بگویید: آقا آدم قیری می‌شود! خوب بشود! شب را گذاشته‌اند برای همین چیزها؛ برای همین است که به پیغمبر می‌گویند: تو شب بلند شو «إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا» (مزمّل: ۷)؛ تو کارت در روز زیاد است، وقت شستشو شب است.

من سؤال می‌کنم آیا یک خانم خانه‌دار در خانه کار می‌کند یا نه؟ آیا کثیف می‌شود یا نه؟ خوب حمام می‌رود! نمی‌تواند یک نفر دستش را بالا بگیرد، بگوید: من دست به سیاه و سفید نمی‌زنم؛ چون می‌ترسم کثیف

بشوم! اصلا در زندگی در روز کثافت کاری است. با این و آن می نشینی و آدم‌ها هزار حرف می زنند و برای همین شب، نماز و قرآن را گذاشته‌اند. این‌ها را گذاشته‌اند برای قیر و کثافت پاک کردن. طرف می‌خواهد دست‌هایش را بالا نگه دارد که هیچ اتفاقی نیفتد. ما یک مقدار تحمل‌مان باید بالا برود.

(سؤال) «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» (آل عمران: ۱۰۴) آیا شما

فکر می‌کنید که دقیقا همان جا که با کسی می‌گردید باید امر به معروف و نهی از منکر بکنید؟ طرف فکر می‌کند من باید وظیفه‌ام را انجام بدهم و حالا اگر هم طرد شدم، بشوم به جهنم! مثلا فامیل دیگر مرا دعوت نمی‌کنند؟ نکنند! من به خاطر خدا وووو. این دارد اشتباه می‌کند. مگر شما قصدت تغییر و اصلاح نیست؟ اگر نتیجه ارتباط می‌خواهد تغییر و اصلاح بشود، وقتی شما دو بار نهی از منکر می‌کنی و خودت از جمع بیرون می‌روی، قبلش «یدعون بالخير» نداری؛ خودت قبلش خوب نیستی! خودت خوب باش! «یدعون بالخير» بکن! حرف خوب بزن! یک جوری در جمع بگرد که به قول امام صادق: «قِيلَ هَذَا جَعْفَرِي»؛ بگویند: این جعفری است. حضرت می‌گویند: «لَيْسَ لِي ذَلِكَ»؛ من اینقدر عشق می‌کنم وقتی بگویند: هذا ادب جعفر؛ این معلوم است که امامش هم همین جوری است. بعد بگویند: رحمت به آن دین و مذهبی که تو داری! نه این که یک آدمی که توی فامیل به فکر کسی نیست. در عروسی‌ها و جنائز و مریضی‌های فامیل نیست. آیا به این آدم زمخت می‌گویند «هَذَا أَدَبٌ جَعْفَرِي»؟ آیا توقع داری کسی به این آدم جذب بشود؟ بعضی می‌گویند: وظیفه من امر به معروف و نهی از منکر بود و من گفتم و راحت شدم! در صورتی که این اگر تبدیل به حذف بشود که شما به نتیجه نرسیدی!

(سؤال) نه! بین کسانی که مقطعی با آن‌ها برخورد دارید و کسانی که با هم هستید فرق دارد. یک موقع شما

با کسی در خیابان برخورد داری، تازه آن جا هم بسته به شرایط باید حساب کنید و لحاظ بکنید که چکار می‌خواهید بکنید؟ مثلا یک خانم بدحجابی جلوی ما آخوندها را می‌گیرد که یک سؤال دینی بپرسد، بعد من به او بگویم: خانم! اول حجابت را رعایت کن؟! دین که همه‌اش روی یک چرخ نمی‌رود! این که شما می‌خواهید در مقطع برخورد کنید یک کار است و اگر می‌خواهید با فامیل برخورد کنید یک کار دیگر است.

یکی بود که تا این حد پیش می‌رفت که می‌گفت: باید خانه ما با چادر بیاید! این که حتی مستحبات را هم داخل نهی از منکر می‌کرد و نتیجه این بود که فامیل هم خانه‌اش نمی‌رفتند!

من نمی‌گویم مادامی که شما آدم خوبی نشدید امر به معروف و نهی از منکر نکنید! اولاً ما سعی کنیم خودمان آدم‌های خوبی باشیم و بعد نتیجه‌اش اگر اعراض طرف مقابل بود...

در روایات داریم: «**الإيمانُ على عشرِ درجاتٍ**»؛ ایمان ۱۰ درجه دارد. بعضی پله اول هستند و بعضی درجات دیگر. گفته‌اند درجه دو چیزی را به درجه یک تحمیل نکند که اگر بخواهد تحمیل کند و او بشکند، گناهش گردن اوست. نمی‌توانی بگویی: ماندی زیر بار؟ نه! مثل من قوی باش! این جاست که قرآن این تذکر را می‌دهد «**كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا**» (نساء: ۹۴)؛ بابا! خودت همین جوری بودی! خدا و کیلی الان میزان اعتقادات ما از ۱۰ سال پیش تا الان چقدر رشد کرده؟ چقدر ارادتمند به قرآن و دستورات شدیم؟ آیا ۱۰ سال پیش همین بودیم؟ نه! اگر ۱۰ سال پیش کسی می‌خواست این حرف‌ها را به ما تحمیل کند، ما پس می‌زدیم. در یک وضعیتی است که درخت رشد می‌کند. آیا می‌خواهی به نهال بگویی چرا این قدر کوتاهی؟ و بعد بکشی او را بالا بیاوری؟ وقتی او را بالا می‌کشی که رشد نمی‌کند، از ریشه در می‌آید! این مجموعه است که دینداری را تشکیل می‌دهد. بعضی فکر کرده‌اند تربیت یک کار خشک است که من مأمورم انجام وظیفه کنم و نتیجه به عهده‌ی خداست! می‌خواست نتیجه‌اش این نشود! شما چطور راجع به بچه‌ی خودت این فکر را نمی‌کنی؟ وقتی که بچه‌ات نسبت به نماز بی‌تفاوت شده، هزار جور لطائف به خرج می‌دهی برای این که بچه‌ات را رفته رفته نمازخوان بکنی. رفته رفته محجبه بکنی و او بعد نوبت به ملت که می‌رسد، آدم‌ها را چپ و راست می‌کنی! آن نهی از منکر که در مقطع انجام می‌شود درست است، اما همه حرف دینداری ما که آن نیست! بله! کسی رد می‌شود و کسی بدحجاب است و می‌گوید: خواهرم حجابت و تمام! آقا هم همین را گفتند! آیا این در هندسه وظایف دینداری و تربیتی ما همه‌ی آن مطلب است؟ اولاً تا می‌گوییم امر به معروف و نهی از منکر، یاد بدحجاب می‌افتیم در حالی که خیلی‌ها باید نهی از منکر بشوند. چرا شما با نظام‌های استبداد سرت‌سازگار است؟ باید کار فرهنگی کرد و نهی از منکر کرد. حالا تحمل آدم‌ها، شرایط آدم‌هاست که ممکن است آدم به نهی از منکرهای

دیگری رو بیاورد؛ مثلاً فیلم می‌سازند البته نه مثل نریتور این فیلم‌های ترکیه‌ای که در آخر فیلم می‌گویند که من برای چه این فیلم را ساختم!

به این نکته باید دقت کرد که تحملتان را بالا ببرید! اعراض نکنید! طرف می‌ترسد که اگر یک رفیق دانشجویی داشته باشد و با او باشد! شما برای خنثی کردن اثرات منفی افراد، نماز را جدی بگیرید! مسجد و روضه را جدی بگیرید! شب را جدی بگیرید! قرآن را جدی بخوان! شما می‌بینید یک برخورد امام موسی صدر در لبنان با آن مسیحی که اگر ما بودیم می‌گفتیم ولش کن! ما یک مقداری باید در نوع اخلاق ارتباطی خودمان تجدید نظر کنیم، البته نه تجدید نظر سلیقه‌ای! خود روایات این بحث را بخوانید تا معلوم شود.

ببینید دلیل مودت این نصارا با مؤمنین چیست؟ «ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيَّيْنَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ»؛ اولاً این‌ها دانشمند دارند و این نقش عالم است. عالمی که از محوریت این داستان مودت می‌افتد، معلوم است که از علمش دارد فاصله می‌گیرد. عالم داشتن، راهب داشتن؛ یعنی آدم بی‌علاقه‌ی نسبت به دنیا داشتن، آدم‌هایی که دنیاپرست نیستند. آدم‌هایی داریم که دانشمند نیستند، ولی دنیاپرست هم نیستند و آدم‌های راهبی هستند و نسبت به دنیا بارانداز نکردند. خیلی وقت‌ها این راهب‌ها دستشان در دست عالم‌هاست. سرسلسله‌ی این پیوند اینان با مؤمنین دست علماست، علما و کسانی که از دنیا فاصله گرفته‌اند. چون همین یهود را خدا در قرآن می‌گوید: «ولتجدنهم اشرکوا»؛ حریص‌ترین آدم‌ها نسبت به حیات دنیوی این‌ها هستند. از مشرکین بدترند که «لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفٌ سَنَةً» (بقره: ۹۶)؛ این‌ها دوست دارند هزار سال زندگی بکنند. این‌ها که طرف نسبت به دنیا یک قدری حالت تجافی (فاصله گرفتن) داشته باشد. دعوت به دنیامداری و فرورفتن در دنیا با دعوت انبیاء سازگار نیست. دعوت انبیاء این است که این دنیا متاع قلیل است و آن طرف عاقبت است. شما هر کاری هم که برای این دنیا بکنید به عنوان مزرعه‌الآخره می‌کنید، لذا کسی که خودش را به دنیا بچسباند، از دنیا در نمی‌آید.

آیه نمی‌گوید «بَانَ هُمْ قِسِيَّيْنَ»؛ لزومی ندارد در یک جامعه‌ای همه دانشمند و رهبان و دنیاگریز باشند. می‌دانید که دنیاگریزی به معنی ژنده‌پوشی نیست. وقتی به او می‌گویند فلان جا این قدر پول می‌دهی؟ می‌گوید: برای چه؟ این آدم که با این چیزها کاری ندارد.



وجود نفراتی در هر جامعه که دانشمند باشند و اهل قسط و تتبع و تحقیق باشند؛ عالمانه حرف بزنند.<sup>۲</sup> عالمی که نور کسب کند و نورانی بشود. ببینید ما یک لامپ داریم و یک فرش داریم و اینها با هم فرق دارد. لامپ اگر لامپ نباشد آن فرش هم فرش نیست. اگر نوری نباشد، این فرشها هم خودش را نشان نمی‌دهد. یک لامپ یک سالن را روشن می‌کند، بستگی به قدرت آن لامپ دارد. همه جا را که لامپ‌باران نمی‌کنند! لذا می‌بینید یک لامپ قوی، یک فضای بزرگ را روشن می‌کند. می‌بینید یک امام یک پروژکتوری شد که دنیایی را دارد تکان می‌دهد. باید نقش دانشمند را در نظر بگیریم، نه دانشمندی که در مواد آلی و کانی تتبع می‌کند که دانشمندی که دانش او دارد خرج پیوند بین نصارا و مؤمن می‌شود. اهل تحقیق و تتبع بودن و دانشمند بودن. الان خود ما اعتقاداتمان را از کجا گرفتیم؟ اعتقادات ما تقریباً همه‌اش مال منبرهاست و همه چیزهایی که در کتاب‌های دینی است چیزهایی است که آخوندها نوشته‌اند.

شما آیه‌ی اتراف را در قرآن ببینید، نصاب فسق دست مترفین است. در نامه ۵۳ حضرت امیر به مالک اشتر نگاه بکنید که وقتی اهل خاصه را معرفی می‌کند، می‌گوید: مترفین از امت کسانی هستند که نشان می‌دهند از همه نسبت به حاکمیت‌ها کم‌عذرپذیرتر و در موقع رخاء از همه کم‌کمک‌تر و از همه در موقع شدت و سختی غرزن‌تر و پای جبهه و جهاد که بیفتد از همه عقب‌تر و در اوضاع خوب از همه بخوربخورتر؛ چون دنیا در آدم یک اخلاقی ایجاد می‌کند. این است که در قرآن دارد «أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا» (احقاف: ۲۰)؛ هرچه طيبات است دارید استفاده می‌کنید. این اتراف و خوشگذرانی در دنیا مال این‌هاست و نصاب فسق دست این‌هاست که خدا گفته: «وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا» (اسراء: ۱۶)؛ وقتی ما بخواهیم جایی را هلاک کنیم، به مترفین و خوشگذران‌ها می‌گوییم که شما شروع کنید نصاب فسق را ببرید بالا؛ چون اگر کسی بخواهد وارد حلال دنیا شود، مگر چقدر می‌تواند خوشگذرانی کند؟ چقدر ممکن است که طرف روی دنده‌ی خوشگذرانی بیفتد؟ اصلاً مگر دنیا چقدر ظرفیت دارد؟ قرآن یک حرف انتهایی دارد و من این را از این جهت می‌گویم که ۱۷-۱۸ سال دارم مشاوره خانوادگی می‌دهم. حرف نهایی قرآن این است که «الا بذکر الله تطمئن القلوب» اگر کسی از این فاصله بگیرد، به اضطراب می‌افتد و هیچ

چیز دیگر هم آن را پر نمی‌کند! جای خدا را هیچ چیز دیگر نمی‌گیرد. اگر خنده‌ای هم میان خوشگذرانان می‌بینید، خرخنده است، این‌ها خنده‌ی شادمانی نیست. خنده‌های فکاهی است. اضطراب نتیجه قطعی کسی است که از خدا دارد فاصله می‌گیرد. همان کسانی که شما فکر می‌کنید خیلی دارند عشق و حال می‌کنند، پیش ما می‌آیند، تمام بند بند وجودشان اضطراب و نگرانی و ریب و شک است. اطمینان فقط در سایه راه خدا به دست می‌آید و لاغیر! ممکن است سختی باشد، ولی اطمینان است. سخت است ولی مطمئن است. این فرق دارد با این که طرف دارد از درون به هم می‌ریزد!

«وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ»؛ این راهب بودن و عدم استکبار دلیل مودت آنان با مؤمنین است. از آیه معلوم است که توده‌ی آن‌ها استکبار ندارند؛ چون دارد که «ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيِينَ وَرُهْبَانًا» و ندارد «و غیر مستکبر». نتیجه حضور این عالمان و این دنیاگريزان در جامعه این است که چنین روحیه‌ای در این‌ها القاء می‌شود که این‌ها دیگر اهل استکبار نیستند. ولی اگر یک جامعه مسیحی قسیس و دانشمند و راهب دنیاگريز نداشته باشد، می‌بینید این‌ها اهل استکبار هم خواهند بود. چنانچه داریم: «الْعَالِمُ مَنْ يُذَكِّرُكُمْ اللَّهُ رَوْيْتَهُ»؛ عالم کسی است که انسان با دیدن او یاد خدا می‌افتند. و این‌ها روحیه‌ی استکبار جامعه را کم می‌کند.

صلوات!<sup>۳</sup>

---

<sup>۱</sup> معماری هایتک یا معماری فناوری برتر یا تکنولوژی پیشرفته (high-tech)

<sup>۲</sup> خداوکیلی این‌جا بحث صنفی نمی‌کنیم. اگر می‌خواستیم صنفی بحث کنیم از فرغون حرف می‌زدیم که ته آن یک چیزی بماسد؛ چون می‌دانید که من فرغون فروش هستم.